

## نحن نقص عليك احسن القصص

یوسف/۳

### اشاره

آنچه در ادامه می آید، سخنرانی دکتر سید محسن میرباقری در سومین نشست علمی-کاربردی مجلات رشد در زمینه «قصه در قرآن کریم» است. امید است این نوشتار انگیزه‌ای باشد تا دبیران دینی و قرآن به موضوع «قصه در قرآن کریم» به عنوان یک مسئله کلیدی و مهم بیشتر بیندیشند.

در ادبیات فارسی کمی افت کرده است. وقتی گفته می‌شود قصه، بلافاصله یاد قصه‌هایی که در دوران کودکی می‌شنیدیم می‌افتیم و این امر باعث می‌شود افق قصه در اذهان افول پیدا کند. شاید داستان در ادبیات، افقش بالاتر از قصه باشد. ولی قرآن، قصه را در یک افق بلند مطرح می‌کند؛ چه خود قصه و چه قصه‌گویی.

### شیوه‌های قصه‌گویی در قرآن کریم

در سوره یوسف (ع)، قرآن کریم داستان بسیار منسجم، یکپارچه و قابل توجهی را مطرح می‌کند و در نهایت در آیه ۱۱۱ همین سوره به پنج نکته از شیوه‌های قصه‌گویی در قرآن می‌پردازد.

نکته اول: قصه‌های گذشتگان (انبیا) عبرت‌آموز هستند. یعنی محور بحث، عبرت، معرفت و درس است.

نکته دوم: «ما کان حدیثا یفتی»؛ این‌ها گفتارهای ساختگی نیستند، مثل بعضی از کتاب‌هایی که در ادبیات

درباره قصه و قصص در قرآن کریم باید اشاره کرد که این عنوان را خود قرآن ذکر می‌کند «ولقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب» [یوسف، ۱۱۱] قرآن درباره ماجرای که برای پیامبر مطرح می‌کنند، عنوان «قصص» را به آن می‌دهد. برخی قصص را جمع قصه می‌دانند، بعضی هم آن را به معنای «مصدر» بیان می‌کنند. بر این اساس، معنای عبارت سخن «نقص علیک احسن القصص» [یوسف، ۳] چنین خواهد بود: «ما بهترین نوع قصه‌گویی را برای تو بیان می‌کنیم».

در حال حاضر، قصه

# قصه در قرآن کریم

دکتر سید محسن میرباقری



فارسی یا سایر زبان‌ها وجود دارد و قصه‌هایی را جعل می‌کنند تا الگویی تربیتی را القا کنند. داستان ساختگی است، مثل کلیله و دمنه و با خیلی از کتاب‌های داستانی دیگر. در این کتاب‌ها به نظر می‌رسد که خیلی از داستان‌ها ساخته شده‌اند، ولی در قرآن کریم این‌گونه نیست؛ چرا که همه داستان‌ها بیان واقعیت هستند.

نکته سوم: «و لکن تصدیق الذی بین یدیه»؛ به رشته تحریر در آوردن ماجراهای گذشتگان و تثبیت و تصدیق آن‌هاست. اگر قرآن درباره موسی بن عمران (ع) و معجزه او بحثی نمی‌داشت، ما امروز به آن یقین نمی‌کردیم. بعضی از مورخان درباره قبل از میلاد شک می‌کنند که تاریخ قابل اعتمادی وجود دارد یا خیر؟ قرآن با آوردن آیاتی، حقایق گذشته را تثبیت و تصدیق می‌کند و جلوی این‌گونه شک‌ها را می‌گیرد.

نکته چهارم: «تفصیل کل شیء»؛ در خلال بیان این داستان‌ها هر نکته تربیتی و عبرت‌آموزی که لازم بوده بیان و تأکید شده است.

نکته پنجم: «و هدی و رحمه لقوم یؤمنون»؛ این داستان‌ها و قصص برای قومی که مؤمن باشند هدایت و رحمت است.

این طرح کلی قصه‌گویی در قرآن کریم است: بیان حقایق گذشتگان با محورهای تربیتی و البته برای هدایت. اهل ایمان وقتی این داستان را می‌خوانند، هم نکات هدایتی را در می‌یابند و هم برای آن‌ها خیر و رحمت محسوب می‌شود. این پنج وجه به تمام قصه‌های قرآن کریم مربوط است. اگر ما بخواهیم قصه‌های قرآن را به نمایش بگذاریم، با توجه به این پنج محور می‌توانیم به قصه‌ها وفادار باشیم و اگر غیر این باشد، داستان‌گویی و فیلم‌سازی ما سمت و سوی دیگری پیدا می‌کند.

### اقسام قصه‌گویی قرآنی

با این نگاه، قصه‌های قرآنی را باید به دو دسته تقسیم کنیم: قصه‌های تاریخی یا به عبارت دیگر، تاریخ در قرآن کریم. تاریخ‌نویسان، تاریخ را بر مبنای اهداف خودشان تنظیم کرده‌اند. قرآن کریم هم تاریخ بر مبنای مورد نظر خودش تنظیم کرده است. تاریخ‌نویسان، تاریخ را بر محور قدرت سلاطین و سلسله‌های سلطنتی تنظیم می‌کنند. تقریباً در همه ملل، همواره همین‌گونه بوده است. حتی تاریخ‌های اسلامی، مثل تاریخ ابن کثیر و تاریخ طبری هم تقریباً همین سیر را در نظر داشته‌اند. اما

قرآن کریم تاریخ را بر محور پیامبران، کلاس‌های درس و شریعت‌ها تنظیم می‌کند. در کتاب‌هایی که داستان‌های انبیا را می‌آورند می‌نویسند «تاریخ انبیا».

اما به نظر من این‌طور نیست و باید بنویسیم: تاریخ انسان یا بشریت؛ منتها بر محور انبیا. مگر تاریخ‌نویسان یک محور را در نظر نمی‌گیرند؟

قرآن تاریخ بشریت را مطرح می‌کند که از کجا آغاز شد و چگونه پیشرفت کرد. و تاریخ زندگی انسان را مطرح می‌کند، نه تاریخ انبیا را.

تاریخ انسان‌محور بر محور انبیا صحیح‌تر است. قرآن با این نگاه، یک کتاب تاریخ قلمداد می‌شود. خیلی از مباحثش را در سیر تاریخی تنظیم می‌کند و با این نگاه، دین مسیری تاریخی، بسیار نکته‌آموز و معرفت‌آفرین است که خداوند می‌فرماید: کار را از کجا شروع کردیم؟ برنامه ما چیست؟ و جریان خلقت انسان را چگونه طراحی کردیم؟ این‌ها همه در تاریخ قرآن مطرح شده است، منتها بر محور انبیا نه تاریخ انبیا.

نکته دوم، تفاوت دیگری است که بین تاریخ قرآن و تاریخ‌نویسان وجود دارد. تاریخ‌نویسان به ریزنگاری وقایع اهتمام می‌ورزند و در صددند که به اسامی مکان‌ها و زمان وقایع بپردازند، ولی قرآن طراحی تاریخ را از این حالت خارج می‌کند و روی مباحث تربیتی معرفتی تأکید دارد.

تمام داستان‌های قرآنی این‌گونه هستند و به همین دلیل، نقل تاریخ قدم به قدم قطع می‌شود تا استفاده‌ای معرفتی و تربیتی از آن صورت گیرد و بعد ادامه دهد.

در داستان حضرت یوسف (ع) بارها و بارها داستان قطع می‌شود و به مباحث دیگری پرداخته می‌شود. به‌طور مثال، آن دو زندانی به حضرت یوسف (ع) می‌گویند: خواب ما را تعبیر کن. حضرت می‌فرماید: برایتان توضیح می‌دهم؛ عجله نکنید. بعد شروع می‌کنند به درس توحید دادن که این دانش من (تعبیر خواب) از طرف خداست. این‌ها آدم‌هایی هستند که تشنه هستند. خوابی دیده‌اند و نگران هستند. پس حالت حرف‌شنوی خوبی دارند. حضرت یوسف (ع) از این فرصت استفاده می‌کند و درس توحید می‌دهند.

سوره یوسف (ع)، آیه ۳۹: «یا صاحبی السجن و ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار»؛ خدایان پراکنده بهترند یا خدای یکتای قدرتمند. «ماتعدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و اباءکم ما انزل الله

تاریخ‌نویسان به ریزنگاری وقایع اهتمام می‌ورزند و در صددند که به اسامی مکان‌ها و زمان وقایع بپردازند، ولی قرآن طراحی تاریخ را از این حالت خارج می‌کند و روی مباحث تربیتی معرفتی تأکید دارد



## دکتر سید محسن میرباقری در یک نگاه

سید محسن میرباقری متولد مرداد ۱۳۲۸ دارای دکترای علوم قرآن و حدیث و نیز سوابق فرهنگی و علمی فراوانی از جمله آثار تألیفی، پژوهشی و مقالات متعددی در زمینه‌های مباحث قرآن است. از فعالیت‌های دیگر وی می‌توان به تدریس نزدیک چهار دهه در مراکز تربیت معلم اشاره کرد.

### عناوین آثار تألیف و پژوهش

- ع جبر و اختیار (سیمای انسان مختار)
- در قرآن کریم
- ظاهر قرآن باطن قرآن
- ع معارف قرآنی
- ع انما (این است و جز این نیست)
- ع به رنگ آسمان
- ع به رنگ محبوب
- ع و مقالات و جزوات متعدد در مباحث قرآنی

بها من سلطان...» (یوسف، آیه ۴۰).

خدا هیچ دلیلی بر حقانیت این‌ها نازل نکرده است. ضمن نقل تاریخ، به نکته‌ای اشاره می‌کند که بت پرستان الله را قبول داشتند و اگر نه، معنا ندارد که حضرت یوسف (ع) به آنان بگویند: «ما انزل الله بها من سلطان». خدا دلیل نازل نکرده بر حقانیت این‌ها. از نظر قرآن، تاریخ همواره با قبول خداوند همراه بوده. از دقت‌هایی که در تاریخ‌نگاری قرآن می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم. نظر قرآن با نوع تاریخ ادیان وجود دارد، کاملاً مغایر است. آن‌ها می‌گویند تفکر بشر

از تو تم پرستی و ... شروع شد تا بحث توحید مطرح شد. قرآن عکس این قضیه را مطرح می‌کند. در تاریخ انبیا جایی دیده نمی‌شود که پیامبری به قوم خودش بگوید قبول کنید که خدا هست و یا حتی یک‌جا هم نشان نمی‌دهد که قومی با پیامبرش مخالفت کند با این بهانه که اول اثبات کن که خدا هست، بعد بگو من پیامبر خدا هستم.

تمام اقوام بر اساس فطریشان الله را قبول داشتند، ولی مشرک می‌شدند. پیامبران با شرک مبارزه می‌کردند. «مالکم من اله غیره»؛ به هر حال، قرآن کریم در بیان داستان تکیه‌گاهش بر معرفت و تربیت است؛ داستانی را که بیان می‌کند و در آن به نکات تربیتی و راه و روش زندگی می‌پردازد. در داستان حضرت موسی (ع) و شعیب (ع) این را می‌آموزد که اگر دو انسان مؤمن بخواهند قراردادی را منعقد سازند، چگونه باید عمل کنند. در سرتاسر قرآن این نکات را می‌بینیم. بر خلاف تاریخ‌نویسان که روی جزئیات تأکید می‌کنند، قرآن بر محورهای تربیتی تأکید دارد.

نکته سوم، تاریخ‌نویسان موضوع را مطرح می‌کنند و می‌گذرند یا به عبارتی، فقط نقل واقعه

می‌کنند. اما در قرآن کریم این‌گونه نیست؛ قرآن تاریخ را قسمت به قسمت تحلیل می‌کند. در داستان حضرت موسی (ع) چند مرتبه داستان را قطع می‌کند تا به تحلیل بپردازد. مانند اینکه: چرا قوم فرعون در نهایت شکست خوردند؟ یا چرا قوم موسی سرگردان شدند؟ و بعد به ادامه داستان می‌پردازد. قرآن، تاریخ را همراه با تحلیل بیان می‌کند و فقط به بیان وقایع نمی‌پردازد. این نکته را در آخر سوره یوسف نیز تأکید می‌کند.

### طراحی قرآن از تاریخ بشریت

قصص قرآن به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته قصه‌های تاریخی است یا به عبارت دیگر، یک قسمت از تاریخ بر محور انبیا یعنی از زمان آدم ابوالبشر است که خلقت وی در بهشت صورت پذیرفت. در سوره بقره، آیه ۲۸ چنین آمده است: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم ثم میمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون» که اشاره می‌کند به دوره‌های وجودی بشر: شما چگونه به خدا کفر می‌ورزید، در حالی که گذشته و آینده و حال شما در دست اوست. شما قبل از ورود به دنیا، میت بودید؛ یعنی این بدن را نداشتید. روح وقتی فاقد بدن باشد، طبق اصطلاح قرآن میت است. وقتی این ابزار (بدن) را به روح می‌دهند، حی می‌شود. مثل خلبان با هواپیما که بالفعل است و طبق این اصطلاح، خلبان زنده (حی) اما وقتی هواپیما را از او بگیرند، ادراکات و دانش خلبانی با خلبان است، ولی از او کاری ساخته نیست و می‌شود خلبان بالقوه و طبق این اصطلاح میت است. روح انسانی میت است که با ابزار بدن حی می‌شود. بنابراین دوره برزخ دوره موت است نه حیات، الا عده‌ای که استثنا هستند، مانند شهدا و مقتولین فی سبیل الله. قرآن می‌فرماید: «ثم انکم بعد ذالک لمیتون»؛ شما بعد از دنیا، دوباره میت می‌شوید. طبق این آیه شریفه، ماقبل از به دنیا آمدن میت بودیم، اکنون خدا ما را حی قرار داده: «فاحیاکم ثم میمیتکم»؛ پس مجدداً ما را اماته می‌کند. دوره برزخ را می‌گذرانیم «ثم یحییکم»؛ مجدداً با بدنی جدید در قیامت ما را زنده می‌کند. این دوره چهارم شماسست که ادامه آن بهشت و جهنم است. به دنبال این می‌فرماید: ما زمین را آماده کردیم برای ورود انسان به زندگی دنیا. در قسمتی از سوره بقره، آیه ۲۹ آمده است: «... خلق لکم ما فی الارض جمیعاً...» تمام امکانات زمین را برای شما خلق کردیم. پس سفره زمین برای

قرآن در داستان حضرت موسی (ع) چند مرتبه داستان را قطع می‌کند تا به تحلیل بپردازد. مانند اینکه: چرا قوم فرعون در نهایت شکست خوردند؟ یا چرا قوم موسی سرگردان شدند؟



### به فرموده قرآن،

تاریخ نسل بشر بعد از هبوط از زمین آغاز می شود. بعد از هبوط است که خطاب می شود با «قال فیها تحيون» شما در زمین زندگی می کنید و «فیها تموتون» و در این زمین می میرید، و «منها تخرجون» و از این زمین خارج می شوید

می شود. سلول نطفه تشکیل می شود. جنین با دریافت ژن هایی از پدر و مادر رشد می کند و به علقه و مضغه تبدیل می شود. در دم مرگ، ملائکه آن طینت را می گیرند. روز قیامت در دل خاک کشت می دهند و مجدداً بدن انسان ها در دل خاک پرورش پیدا می کند و به صورت رشد جنینی کامل می شود. یعنی همین فرایند دوره دنیا در قیامت نیز انجام می پذیرد، ولی این بار در دل خاک با باران های مخصوصی که به عنوان باران حیات در زمین می بارد. در قرآن به تمام این دوران اشاره شده است. شاید خلقت ما از خاک هم زمان با خلقت آدم باشد. داستان حضرت آدم (ع) برای تشکیل این نسل است. با نگاه قرآن کریم، نسل بشر، این نسلی است که در حال حاضر به عنوان یک نسل مستقل روی زمین ساکن است؛ نه به حیوانات منسوب می شود که بر اثر تکامل پدید آمده باشند و نه انسان های نئاندرتال که از قبل بوده اند و طبق فسیل هایی که به دست می آید، درباره آن ها بحث می کنند.

اگر موجوداتی هم بودند منقرض شده اند. خداوند این نسل بشر را مستقل آفریده است. خصوصاً اینکه فاصله بین انسان از نظر هوش با حیوانات بسیار زیاد است. ماجرای حضرت آدم (ع) آغاز این نسل است که در بهشت آزمون حضرت آدم و حوا شروع می شود و با شکست مواجه می شوند. آدم و ذریه او یعنی تمام طینت هایی که در صلب آدم بوده قرار بوده بعداً به دنیا بیایند. همه این ها به زمین منتقل می شوند. در سوره بقره، آیه ۳۶ می فرماید: «قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین» از این به بعد قرارگاه شما زمین است. یک مکان محدود، نه با فراوانی نعمت، در بهشت برایتان قرار می دهیم تا مدتی که تعیین شده.

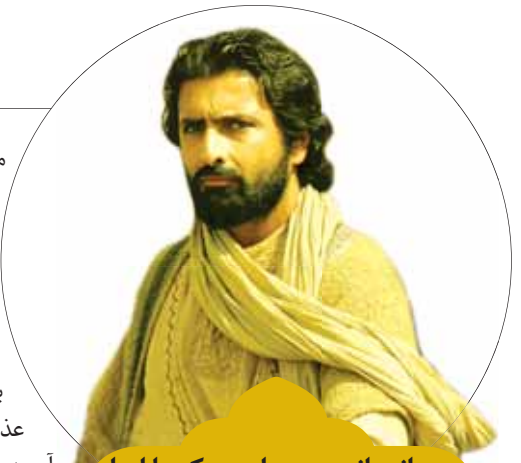
به فرموده قرآن، تاریخ نسل بشر بعد از هبوط از زمین آغاز می شود. بعد از هبوط است که خطاب می شود با «قال فیها تحيون» شما در زمین زندگی می کنید و «فیها تموتون» و در این زمین می میرید، و «منها تخرجون» و از این زمین خارج می شوید. بعد از هبوط چهار خطاب به بنی آدم می شود که چهارمین خطاب این است: «ای بنی آدم منتظر باشید. رسولان من به سوی شما می آیند. ما شما را به دنیا آوردیم برای یک دوره (دانشجویی) منتظر

انسان گسترده شده است و بقیه موجودات طفیلی این سفره هستند. البته زمین، نه کل کائنات. «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً». در جای دیگر هم می فرماید: «سخر لکم و الشمس و القمر»: برای شما مسخر کرده ماه و خورشید را. خداوند می فرماید: منظومه شمسی را برای بشر خلق کردیم. اما به بقیه کائنات در قرآن اشاره ای نشده است. در سوره بقره، آیه ۲۹ می فرماید: «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سموات...»

برای زندگی انسان، طراحی هفت آسمان را مطرح می کند. در آیه بعد (بقره، ۳۰) می فرماید: «اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه...»: به فرشتگان اعلام می کند که می خواهم در زمین خلیفه ای قرار بدهم. چرا به فرشتگان اعلام می کند؟ به این دلیل که فرشتگان کارگزار هستند و باید خود را آماده کنند برای اداره این دوره. همین جا کلاس درس ماست. به فرمان خداوند، مجریان این کلاس که مدیریت هم می کنند، فرشتگان الهی هستند. اطراف هر انسانی تعدادی مأمور هستند. در سوره ق، آیه های ۱۸ و ۱۷ آمده است: «اذ یتلقى المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید. ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید»: یک نفر سمت راست شماس است و یک نفر سمت چپ شماس است که اعمال شما را دریافت می کنند. کلمه ای به تلفظ نمی آید مگر مراقبی آماده برای دریافت و ثبت آن وجود داشته باشد.

### کلاس حفاظت شده!

به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) اطراف هر انسانی جمعی از ملائکه هستند که او را از حوادث حفظ می کنند. همه آن ها تا در این کلاس (دنیا) هستند، محافظت می شوند. مگر اینکه تقدیری از طرف خداوند باشد و به ملائکه ابلاغ شود که آن ها خودشان را کنار بکشند و او را دست تقدیر دهند. کلاس حفاظت شده است. برنامه های الهی در این کلاس طراحی و به فرشتگان ابلاغ می شوند. گفت و گوهایی بین خداوند و فرشتگان صورت می پذیرد تا اینکه آدم ابوالبشر آفریده می شود. اسما را خداوند به او آموزش می دهد. این آغاز آفرینش نسل بشر است. البته قرآن مسئله را این گونه طراحی می کند که همه انسان ها را خداوند از خاک آفریده در قالب یک ذره فوق العاده کوچک به نام طینت و آن طینت وارد بدن پدر می شود و با تبدیل به یک سلول حیاتی، بعد از انتقال به بدن مادر، با سلول دیگری ترکیب



روح انسانی میت است که با ابراز بدن حی می شود. بنابراین دوره برزخ دوره موت است نه حیات، الا عده ای که استثنا هستند، مانند شهدا و مقتولین فی سبیل الله. قرآن می فرماید: «ثم انکم بعد ذالک لمیتون»

معلمان باشید. وقتی معلمان آمدند، به شما اعلام می کنیم. پس از آنکه شما دو دسته خواهید شد (مؤمنان و متقیان) که غیر از سعادت اخروی در دنیا هم به آرامش می رسند و آنهایی که تکذیب می کنند و به آیات من کفر می ورزند، گرفتار عذاب جهنم می شوند.» این اعلام با آمدن حضرت نوح (ع) آغاز شد. از نظر قرآن، حضرت نوح (ع) اولین پیامبر صاحب شریعت است؛ یعنی اولین معلم کلاس. در سوره های اعراف، شعرا، مؤمنون و قمر، داستان برخورد خداوند با اقوام مختلف بیان شده است. در قرآن آمده که موفقیت کمی برای حضرت نوح حاصل شد. ۸۰ نفر توسط حضرت نوح به خداوند ایمان آورده اند. آن زمان، مردم به صورت قبیله ای زندگی می کردند، هر چه رئیس قبیله می گفت همان بود. اگر رؤسای قبایل ایمان نمی آوردند، مردم هم ایمان نمی آوردند. خداوند می فرمود این کلاس تعطیل شد. کلاس های بعدی، کلاس حضرت هود (ع) و حضرت صالح (ع) بودند. پیامبر بعدی که صاحب شریعت بود، حضرت ابراهیم (ع) بود. این مقطع در تاریخ قرآن، مقطع دوم محسوب می شود. حضرت ابراهیم (ع) در بابل به دنیا آمدند. در نوجوانی با مخالفت با بتها و بت پرستان پرداختند. در سن جوانی دست به بت شکنی زدند. دادگاهی تشکیل شد و حضرت را محکوم به اعدام کردند. با این که حضرت در مناظره با قضاوت دادگاه پیروز شدند، ولی آتش عظیمی به پا کردند و او را با منجنیق به آتش انداختند. «قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم». به آتش گفتیم که برای ابراهیم سلامت باشد. بعد از این ماجرا، حضرت ابراهیم (ع) به فلسطین هجرت کردند و در آنجا به تبلیغ دین خدا پرداختند.

### مناسک حج

در سن پیری، خداوند به حضرت ابراهیم (ع) فرزندی داد به نام اسماعیل. اسماعیل شیرخواره بود که فرمان الهی صادر شد تا ابراهیم مادر و فرزند را در سرزمین حجاز کنار خانه خدا بگذارد و خود برگردد. این کار را انجام می دهند. نقل می کنند: هاجر گفت ما را به که می سپاری؟ چون در آنجا نه کسی بود، نه آبی و نه گیاهی.

حضرت ابراهیم (ع) می فرمایند: به آن کسی که این دستور را به من داده و مسلماً به فکر شما هم هست. خانه خدا بعداً می شود مرکز و محور توحید و اولین بیتی که به تعبیر قرآن کریم روی زمین برقرار شد. اولین معبد اینجا بود. در تاریخی که قرآن بیان می کند، قبل از حضرت ابراهیم (ع) معبدی نبود؛ چون هنوز جمعیتی که مؤمن باشند فراهم نشده بود تا معبدی هم ساخته شود. پیامبران پیشین، مکان این کار را نداشتند. قرآن در سوره آل عمران، آیه ۹۶ می فرماید: «ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکوا هدی للعالمین». خداوند، مناسک حج را در خواب به حضرت ابراهیم (ع) نشان می دهند. وقتی خانه کعبه بالا رفت «و از یرفع ابراهیم القواعد من البیت». با اسماعیل دست به دعا برداشتند که «ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم» و سپس گفتند: «و ارنا مناسکنا» مناسک ما را به ما نشان بده! یک مورد از نشان دادن مناسک در قرآن ذکر شده که آن ذبح اسماعیل است. پس از آنکه به سرزمین منا رسیدند، حضرت ابراهیم (ع) به حضرت اسماعیل (ع) فرمودند: خواب عجیبی دیدم. خواب دیدم تو را در منا ذبح می کنم. حضرت اسماعیل فرمودند: فوراً اجرا کن! می دانستند که این جزو فرامین الهی و از مناسک حج است. البته خداوند اسماعیل (ع) را نگرفت و به جای آن ذبح عظیمی (قوچ بزرگی) رسید. اگر این امر انجام می گرفت، در حج سنت می شد و هر کاری که آن ها انجام دادند ما هم باید انجام می دادیم و در آن صورت همه اهل ایمان و عمل می شدیم. البته اگر از کسی مثل حضرت ابراهیم (ع) امتحان بگیرند و او موفق شود به نفعش است؛ زیرا یک انسان افتان و خیزان در طول ۶۰ سال مثل یک منحنی است که دائماً بالا و پایین می رود. گاهی بالا می رود؛ در بعضی منحنی ثابت است و در برخی افراد هم افول می کند. خدا کند که حداقل انسان ثابت بماند. ممکن است امتحان به شکل دیگری گرفته شود و به شما بگویند که جانتان را تقدیم کنید، اموالتان را تقدیم کنید یا از شهر و دیارتان خارج شوید و یا عزیزتان را به دست خودتان ذبح کنید. اگر این کار را می کردید جزو عده اندکی از افراد بودید که تن به این آزمون می دادید. چون راه ۶۰ ساله را در یک فداکاری می پیمودید. مثل ماجرای کربلا. اصحاب امام حسین (ع) یک روز به آن مقام رسیدند و اگر ۶۰ سال دیگر هم می ماندند با همه زحمتها به آن مقام نمی رسیدند. اما

یکباره، همه دارایی‌شان را دادند و ابدیت را در اوج دریافتند. گویا خدای رحمان می‌خواسته آن گونه امتحان بگیرد، اما طاقت ما انسان‌ها این راه را برای ما باز نگذاشت. دنیا برای همین است: امتحان دادن، نمره گرفتن و رفتن؛ برای ماندن نیست. البته خداوند گاهی از اولیای خودش این گونه امتحان می‌گیرد. در داستان حضرت ابراهیم (ع) درس‌های توحیدی عظیمی نهفته است. سوره یوسف، آیه ۱۱۱ می‌فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب ما کان حدیثا یفتی و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء» در همین قصه‌های قرآنی نکات تربیتی، معرفتی و عرفانی زیادی نهفته است. تاریخ فقط می‌گوید و رد می‌شود؛ در حالی که قرآن کلمه به کلمه‌اش درس است و عبرت. باید با این نگاه به داستان‌های قرآنی بپردازیم. در مقابل این فداکاری حضرت ابراهیم (ع)، خداوند می‌فرماید: ما او (حضرت اسماعیل) را که نگرفتیم هیچ، یک فرزند دیگر هم به او دادیم. اسماعیل در سرزمین حجاز ماند و اسلام کنونی ما به دست حضرت ابراهیم بنیان گذاری شد و بانسل حضرت اسماعیل ادامه یافت. هم زمان فرزند اسحاق در فلسطین بنی اسرائیل را تشکیل دادند که از حضرت یعقوب آغاز می‌شد. از طرفی در آن منطقه برنامه دیگری داشتند که از بین آن‌ها دو پیامبر عظیم‌الشأن (حضرت موسی و حضرت عیسی) هر دو از قوم بنی اسرائیل به پیامبری نائل شدند.

در آیین حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) چیزی درباره حج دیده نمی‌شود.

### نتیجه‌گیری

قبل از اسلام، با اینکه مراسم حج تحریف شده بود اما در زمان پیامبر اکرم (ص) مردم حجاز همچنان حج را به‌جا می‌آوردند. الله را قبول داشتند. خدا را همراه بت‌ها می‌پرستیدند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «قولوا لا اله الا تفلحوا». پس تاریخ انسان از حضرت آدم (ع) شروع می‌شود و کلاس‌ها توسط حضرت نوح (ع)، حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) منتقل و اداره می‌شوند. تا اینکه پیامبر اکرم (ص) (سلام الله علیه) به پیامبری مبعوث می‌شوند. با آمدن حضرت محمد (ص)، اسلام ابراهیم جهانی می‌شود. «قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا»، اسلام به دست پیامبر اکرم (ص) به کمال می‌رسد. این شریعتی است که کتاب، دین، قبله‌گاه و پیامبر او جهانی است. تاریخ را قرآن ادامه می‌داد. پیامبر اکرم (ص) موظف بودند دین اسلام را به همه

انسان‌ها ابلاغ کنند و با کسانی که مانع می‌شدند، جنگ و جهاد کنند تا این نور الهی به همه عالم برسد.

پیامبر اکرم (ص) در این راه تلاش کردند و موفق هم شدند؛ چنان‌که وقتی از دنیا رفتند، کل شبه جزیره عربستان مسلمان شده و به اسلام ایمان آورده بودند. این اتفاق در دو سال و نیم آخر زمان حیات رسول اکرم (ص) اتفاق افتاد. پیامبر (ص) به سران دنیا نامه نوشتند. اسلام را در جهان مطرح کردند. قرائن نشان می‌دهد که اگر پیامبر سی سال دیگر حیات داشتند، دین اسلام کل جهان آن روز را فرا می‌گرفت. با تغییر خلافت کشتی هدایت الهی به نوسان افتاد. ناخدای اصلی را کنار زدند. کشتی با ناشی‌گری آن‌ها مقداری به جلو رفت و بعد به گل نشست. امام باقر (ع) می‌فرماید: آن زمانی که گفتند «منا امیر و منکم امیر»، فساد جهانی را پایه‌گذاری کردند. البته خداوند از کارش دست برنمی‌دارد و در قرآن این‌گونه بیان می‌کند: «بریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتیم نوره و لو کره الکافرون. هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» (توبه، ۳۳ و ۳۲): برنامه خداوند این است که با فرستادن پیامبر (ص) می‌خواهد دین اسلام یک روز بر همه عالم نورا فکن شود و این روزی محقق خواهد شد. ادامه تاریخ را خداوند بسیار زیبا بیان می‌کند: «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین» (اعراف، ۱۲۸): زمین برای خداوند است که دست به دست به بندگانش می‌سپارد و عاقبت این زمین برای متقین است. «لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» (انبیاء، ۱۰۵): ما در زبور داوود نوشتیم و قبل از زبور در تورات نوشته بودیم. و امروز هم در قرآن اعلام می‌کنیم که زمین را بندگان صالح ما در دست خواهند گرفت.

اگر کسانی که دستی در تاریخ‌نویسی دارند با این نگاه و با این سرفصل‌ها تاریخ بشریت را در قرآن طراحی کنند، بسیار اثرگذارتر خواهد بود. اگر این طراحی گروهی باشد، همه جوانب کار دیده می‌شود. تاریخ بشریت در قرآن، گذشته از سیر تاریخ پیامبران، داستان‌های مقطعی مثل داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع) یا داستان آن مرد الهی و آدم دنیاپرست، سراسر تربیتی و معرفتی است.

تاریخ فقط می‌گوید و رد می‌شود؛ در حالی که قرآن کلمه به کلمه‌اش درس است و عبرت. باید با این نگاه به داستان‌های قرآنی بپردازیم